

## رمز موفقیت دو باجناغ چه بود؟

شاعر و نویسنده  
شاهر و عسکری

است و باز فکر نمی‌کند. آقای الف معتقد است او بیشتر به مملکت خدمت می‌کند، او بارها در جمع خانوادگی‌شان گفته که اگر نباشد کسی نمی‌داند تخم مرغ‌ها مال چه روزی است و او با تاریخ‌گذاری باعث می‌شود مردم مسموم نشوند. آقای الف همچنین معتقد است تخم مرغ یک تولید داخلی است و روزانه کلی کارگر و مجرد و دانشجو از زحمات او و شرکتش بهره‌مند می‌شوند. آقای ب نیز معتقد است، اگر نباشد شرکت مخابرات درگیر بحران جای می‌شوند و خسته می‌شوند و همین خسته شدن باعث بی‌اعصاب شدن کارکنان شرکت شده و روی مکالمات و ارتباطات و اینترنت مملکت تأثیر می‌گذارد. آقای الف معتقد است جای که آقای ب می‌ریزد

آقای الف و ب باجناغ‌اند، آن‌ها توی یک ساختمان کنار هم همسایه‌اند آقای الف توی شرکت تولید تخم مرغ کار می‌کند و آقای ب توی شرکت مخابرات آبدارچی است. آقای الف هر روز صبح از خانه بیرون می‌زند به شرکت می‌رود و با اهتمام تمام روی تخم مرغ‌هایی که شب گذشته مرغ‌ها زحمت کشیده‌اند و گذاشته‌اند مهر تاریخ انقضا می‌زند و غروب با افتخار به خانه برمی‌گردد.

آقای ب هم روزی حدود دو بیست استکان جای بین همکارانش توزیع می‌کند و غروب‌ها استکان‌ها را می‌شوید و به خانه برمی‌گردد. آقای الف و ب حدود بیست روز است با هم حرف نمی‌زنند. آقای الف معتقد است آقای ب آدم وطن‌فروش و نامردی است. آقای ب هم معتقد است آقای ب دگم‌اندیش

## اول شخص

## در دیده اسرار همه خانه اوست

یادی از فیلسوف، حاج ملاهادی سبزواری، در سالروز درگذشت او



## یکم، پدر

هشت ساله است. از شکل چادر به صورت کشیدن مادر و شلوغی خانه و شیون‌های دور و نزدیک می‌فهمد کدک‌اش دارد در همان لحظه به قبل و بعد پدر، تقسیم می‌شود. هنوز گیج و میهوت جای خالی اوست و دارد از غم نبودنش توتلو می‌خورد که پسر عمه‌اش از راه می‌رسد. دستش را می‌گیرد و مواهیش را شانه می‌کشد. بعد یک دست لباس آراسته تنش می‌کند می‌فرستدش مکتب‌خانه. غرق صرف و نحو‌های عربی که می‌شود، رنج جای خالی پدر را لایه‌لای کتاب‌ها از یاد می‌برد. کمی بعد به خودش می‌آید می‌بیند دارد بار و بنه می‌بندد پرود مشد. مادرش یک چارقد از خوردنی‌های پرمی‌کند تا توشه راه پسر نوجوانش شود. قبل‌گره‌زدن، آن یک مشت نبات را از بغچه بیرون می‌کشد، چه کسی را دیدی از سبزواری به مشهد نبات ببرد. بعد گره چادر را سفت می‌کند و به جاش یک خرز تا خورده می‌گذارد و پیشانی‌های او را می‌بوسد.

## دوم، اصفهان

فصل سرازیری حجاج به خانه خداست. سفر ملاهادی آغاز شده و حالا رسیده به اصفهان. بارها وصف حجره‌های باصفای حوزه‌های علمیه‌اش را شنیده است. خبر دارد چه علمایی زیر طاق‌های فیروزه‌ای‌اش، بساط درس و بحثشان رونق داشته است. حالا هنوز فرصت هست تا موسم حج. آدم مگر با این دوری راه و دشواری سفر، چند نوبت دیگر عمرش کفاف می‌دهد از اصفهان عبور کند. چه ضمانتی هست بار بعدی هنوز آیت‌ا... کوشکی در قید حیات باشد یا حاج محمدابراهیم کلباسی هنوز قوت تدریس، در کلاهی باقی‌مانده باشد. یک روز بیشتر هم غنیمت است. همین یک روز بیشتر هاروی هم رفته، قد یک سفر حج بیشتر، اقامت اصفهان را کش داد. روزها می‌آمد و می‌گذشت و ملاهادی، بارها و بارها میان صفا و مروه کتاب‌ها می‌دوید و با هر معرفتی تازه، طوافی از سر می‌گرفت. آن قدر که اقامتش از هشت روز به هشت سال زندگی و تحصیل ادامه پیدا کرد.

## سوم، کرمان

سیزده سال از آخرین باری که قصد خانه خدا کرده بود، می‌گذشت. ملاهادی این بار اهل و عیالی داشت و برای خودش عالمی شده بود که مشهد و اصفهان و سبزواری، سرش قسم می‌خوردند. کلاس‌هایش جای سوزن انداختن نداشت. شده بود آبروی سبزواری و سبزواری‌ها. حالا می‌خواست یک سفر، زن و شوهری برود خانه خدا. از اصفهان هم که می‌گذشت تمام خاطرات آن سال‌ها برایش زنده شد. اما دیگر مجال اقامت نبود. یک نفس راه عربستان را پیش گرفت و زمانی سر بالا گرفت که رخ به رخ محبوب، به پهنای صورت اشک‌هایش را نذر خانه خدا می‌کرد. حاج ملا، لباس‌های احرام را که توی خورجین گذاشت و پایش رسید به وطن، همسرش از دنیا رفت. پای رفتنش سست شد. رسید کرمان. دلش می‌خواست برای مدتی، حاج ملاهادی نباشد. آشیخ نباشد. عالم فاضل دانشمند نباشد. دلش می‌خواست

## اسرار شیخ

«اسرار» در اختیار طلابی قرار داد که با مطالعه این اثر به شکل ساده‌تری، اصول و مبانی و نکات فلسفی را به خاطر خود بسپارند. اشعاری با

یک کار عبث و بیهوده است چون هیچ کس از نخوردن جای نمرده است ولی کار او مهم است، چون آدم‌های فقیر باید تخم مرغ بخورند و تخم مرغ تاریخ دار و سلامت حق هر کارگر و انسان مستضعفی است.

آقای الف و ب سال‌هاست با هم بر سر تخم مرغ و جای مشکل دارند و مدام توی مهمانی‌های خانوادگی کار همدیگر را توی سر هم می‌زنند و کار مهم خودشان را تأثیرگذار جلوه می‌دهند.

یک روز صبح آقای الف وارد شرکتش شد و دید که یک کاغذ دستش داده‌اند که از فردا دنیا سرکار، چون یک دستگاه ماشین تاریخ‌زن روی تخم مرغ‌ها خورده‌ایم و دیگر نیازی به تونیست، در همان روز هم آقای ب یک کاغذ

## پنجم، ناصرالدین شاه

کاروان شاه با تمام خدم و حشم، از هر شهری که می‌گذشت، عوام الناس به حسب وظیفه ردیف می‌شدند برابریان عرض ارادت کنند. از تمام شهر تنها یک نفر از حجره‌اش بیرون نیامد و همان طوطی که جارچی از میدان شهر فریاد می‌زد، «درود بر شاهان بن شاهان بن شاهان، خاقان بن خاقان بن خاقان» او تنها کمی گوشه قیابش را جابه‌جا می‌کرد و کتابش را تروق می‌کرد. خبر رسید به ناصرالدین شاه. استقبال کرد! آن یک نفر که نیامده بود، دیدنی‌تر از آن صدها نفری بود که به قصد دست‌بوسی آمده بودند. قشونش را رها کرد بایکی دوتنفر همراه، رد خانه ملاهادی را گرفت. وقت ظهر بود. از ظل آفتاب حیاط خانه ملاگذشت و رخصت گرفت. آمد نشست برابارش گفت: «خدمتی به من محول کن که با انجامش، ادای شکر سلطنت کرده باشم! مثلاً ملکی بخواه. مستمری بخواه. اصلاً بگو یک پیشکار برایت دست و پا کنم.» بعد که دید سکوت ملا شکستنی نیست، گفت: «شنیدم یک زمین زراعتی داری. اصلاً بیا و آن مالیات سالیانه‌اش را نده.» بعد ملاهادی همین‌طور که سفره ناهار را برابارش پهن می‌کرد، یک کاسه دوغ گذاشت وسط سفره و گفت: «مقرری هر ولایتی حدود معینی دارد. من مالیات ندهم، کسری‌اش را سرشکن می‌کنند بین بقیه اهالی. این وسط من مدیون زن‌های بی‌سرپرست و اینام می‌شوم.» بعد که نان خشکی گذاشت وسط سفره گفت: «بفرمایید حلال حلال است.» نان که از گلولی شاه پایین می‌رفت اما پیچیده‌لای پارچه‌ای زرباف، گذاشت گوشه‌را دایش. گفت: «این تکه نان را می‌برم عمارت، موقع مرض و بیماری به قصد شفا تناول کنیم.» بعد صدا زد عکاس باشی بیاید داخل. آقارضا عکاس باشی رخصت گرفت. ایستاد برابر ملا، یک دستش را بالا گرفت گفت: «اینجا را نگاه کنید» و بعد، یک، دو، سه... این اولین و آخرین تصویر به جامانده از ملاهادی بود.



برای مطالعه روایت کامل تصویر ملاهادی سبزواری کد را اسکن کنید.

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵



● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد ● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر ● سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی ● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ ● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ ● نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴ ● روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲ ● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● ۳۲٪ رطوبت هوا ● ۱۹° ↓ ● ۳۲° ● ۲۴ صبح ● ۳۱ ظهر ● ۲۷ شب ● ۲۹ عصر

● اذان ظهر ۱۱:۳۵:۴۳ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۲:۰۶ ● غروب آفتاب ۱۸:۵۳:۰۰ ● اذان صبح فردا ۰۲:۳۱:۵۲ ● اذان مغرب ۱۹:۱۴:۱۸ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۱۸:۵۵

## کارتون شهر



نرخ رشد هزینه اجاره مسکن نسبت به نیمه اول دهه ۹۰ سه برابر شده است

## استوری کرام

## حکایت مورچه عاشق و ابر پروژه عمرانی

گفت: من عاشق یکی از مورچه‌های قبیله‌مان شده‌ام. به خواستگاری اورفتم و پدرش به من جواب رد داد، اما وقتی عزم و اراده و همت و اصرار مرا دید گفت اگر بتوانم این کوه را جابه‌جا کنم، دخترش را به من خواهد داد. و من مدتی است که مشغول این کار هستم. شخص ثروتمند که از یک طرف از عزم و اراده و حماقت و سفاهت هم‌زمان مورچه خوشش آمده بود و از طرف دیگر مدتی بودنمی دانست با آن همه پول که دارد چه کند، به مورچه گفت: نگران نباش، من کمکت می‌کنم. سپس به شهر بازگشت و با دوستان و همکاران سرمایه‌گذار و بیمانکار و نقشه‌بردار و مهندس معمار و مهندس عمران و بنا و سیمان کار و آرماتوربند و جوشکار و برق‌کار و لوله‌کش و شیشه‌بر و گچ‌کار و نقاش و نما کار و موزاییک کار و وسفید کار و حسابدار و کوفت و زهرمار خود تماس گرفت و پروژه جابه‌جایی کوه را برای آن‌ها تعریف کرد. آن‌ها نیز طی برنامه‌ریزی فشرده و با شش ماه کار، کوه را به بهترین شکل جابه‌جا کردند، اما شور بختانه در جریان اجرای این ابر پروژه عمرانی، نفتنی، لانه مورچه‌ها نابود شد و مورچه عاشق و معشوق وی و پدری معرفت معشوق وی نیز به دیار باقی شتافتند. یادشان گرامی و راهشان بر رهرو باد.

در روزگار آن قدیم، در یکی از شهرهای صنعتی شخص ثروتمندی زندگی می‌کرد که از سرمایه‌گذاران کلان و بازرگانان برجسته و شاخان بازار و همه چیز تمام‌های زمان خود بود. روزی شخص ثروتمند به همراه جمعی از دوستان و هواداران و کاسه لیسان برای گردش و تفریح به یکی از مناطق بیلاقی خارج از شهر رفت و در حین گردش و تفریح مورچه‌ای را دید که در پای تپه‌ای مشغول جابه‌جا کردن شن ریزه‌ها بود. از آنجا که شخص ثروتمند مورچه‌ها را در حال جمع کردن غذا دیده بود، اما در حال جمع کردن شن ریزه ندیده بود، از وی پرسید: ای مورچه، چه می‌کنی؟ مورچه نیز از آنجا که ندیده بود آدمیزاد با مورچه گفت و شنود داشته باشد، اما یک چیزهایی شنیده بود، پاسخ داد: دارم این کوه را جابه‌جا می‌کنم. شخص ثروتمند گفت: واقعا؟ مورچه گفت: بلی، معلوم نیست؟ شخص ثروتمند گفت: آن وقت می‌خواهی این کوه را از اینجا برداری و کجا بگذاری؟ مورچه گفت: حالا هر جا. و افزود: در موقعیت من نفس جابه‌جا کردن است که ارزش دارد.

شخص ثروتمند گفت: حالا این کار چه فایده‌ای برای تو دارد و چرا به چنین اقدامی همت گماشته‌ای؟ مورچه شن ریزه‌ای را که به دندان گرفته بود روی زمین گذاشت و